

# شان اوکیسی: سایه تفنگدار

جنی فارل

ترجمه مهرداد خامنه‌ای



# شان اوکیسی: سایه تفنگدار

جنی فارل

ترجمه مهرداد خامنه‌ای

گروه تئاتر اگزیت  
مردادماه ۱۴۰۲





نمایش «سایه تفنگدار» شان اوکیسی، صد سال پیش، در دوازدهم آوریل سال ۱۹۲۳ در محل تئاتر ملی ایرلند در دوبلین، یعنی تئاتر ابی<sup>۱</sup>، افتتاح شد. تأسیس این تماشاخانه در سال ۱۹۰۴ که از نتایج جنبش رنسانس ایرلند<sup>۲</sup> با هدف نوزایی در ادبیات ایرلند بود، مشوقی برای نویسندگان ایرلندی شد و پلتفرمی برای کاوش در ایده‌های پیشتاز در اختیار آنان قرار داد. سایه‌ی تفنگدار، اولین نمایش از سه‌گانه نمایش دوبلین اوکیسی است که بلوغ و طالع مردم در سه مقطع مهم در تاریخ ایرلند را بررسی می‌نماید؛ قیام عید پاک<sup>۳</sup> (۱۹۱۶)، جنگ استقلال<sup>۴</sup> (۱۹۱۸-۱۹۲۱) و جنگ داخلی<sup>۵</sup> (۱۹۲۲-۱۹۲۳) که اوکیسی هر سه را از سر گذرانده است.

اوکیسی، حدود سال ۱۹۲۰، تقریباً ۴۰ سال داشت که به نمایشنامه‌نویسی روی آورد. او تا دو دهه پیش از آن، به عنوان مبارز فرهنگ زبان ایرلندی، عضو اتحادیه کارگری میلیتانت<sup>۶</sup> و فعال سوسیالیست، در مبارزات ملی و طبقاتی مشارکت داشت اما از سال‌های آغازین دهه‌ی ۲۰ تا زمان مرگش در سال ۱۹۶۴، خود را وقف نمایشنامه‌نویسی کرد.

او اولین نمایشنامه‌نویس انگلیسی‌زبان با خاستگاه پرولتری بود که وارد عرصه جهانی تئاتر شد. نمایشنامه‌های اوکیسی به مبارزه‌ی مردم ایرلند و در نتیجه، به طور ضمنی، به مبارزات کارگران در سرتاسر جهان برای رهایی از فقر، جهل، استثمار و به منظور خلق جامعه‌ای جدید و انسانی می‌پردازند.

اوکیسی که در سال ۱۸۸۰ در دوبلین متولد شد، حتی پیش از تعطیلی دوبلین<sup>۷</sup> در سال ۱۹۱۳ تحت تأثیر جیم لارکین<sup>۸</sup>، اسطوره‌ی اتحادیه کارگری قرار گرفت و با جیمز

<sup>۱</sup> the Abbey Theatre

<sup>۲</sup> the Irish Renaissance movement

<sup>۳</sup> the Easter Rising

<sup>۴</sup> the War of Independence

<sup>۵</sup> the Civil War

<sup>۶</sup> Militant

<sup>۷</sup> the great lockout of 1913

<sup>۸</sup> Jim Larkin

کانلی<sup>۹</sup>، نیروی محرک این مبارزه‌ی طبقاتی همراه شد. بلوغ اوکیسی به عنوان سوسیالیستی با آگاهی طبقاتی و کمونیستی انترناسیونالیست، از این پس قابل مشاهده است. وی در عین حال به بهترین سنت‌های ناسیونالیسم جمهوری خواهان ایرلندی وفادار ماند.

در سال‌های منتهی به قیام ۱۹۱۶، اختلافاتی بین اوکیسی و کانلی که رهبری جناح چپ را از لارکین تحویل گرفته بود بر سر تلاش‌های او به منظور هم‌پیمان‌سازی کارگران میلیتانت با ملی‌گرایان بورژوا که در مبارزه‌ی سال ۱۹۱۳ دشمن طبقاتی آن‌ها بودند، بروز نمود.

اوکیسی به همین دلیل، در قیام عید پاک شرکت نکرد و حس تعلق خود را به آن جنبش سازمان‌یافته از دست داد. وی به طور فزاینده‌ای روی به تفسیر اتفاقات معاصر از دیدگاه انقلابی-پرولتری آورد و در عین حال، به امرار معاش از طریق کارگری و خودآموزی ادامه داد.

اوکیسی در بین سال‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۲، به عنوان عمل انقلابی، خود را وقف نمایشنامه‌نویسی نمود. در این مرحله، او شاهد به واقعیت پیوستن غم‌انگیز ترس‌های خود در خصوص سرنوشت انقلاب ایرلند بود. ایرلند، یکی از کانون‌های طوفان انقلابی در فاصله‌ی ده ساله‌ی بین ۱۹۱۱ تا ۱۹۲۱ بود، اما انقلاب مورد خیانت واقع شد و مردم در آن مقطع متحمل شکست شدند. تحلیل این وضعیت ضروری بود.

تجربه‌ی سال ۱۹۱۳، عامل تعیین‌کننده‌ای در آگاهی کارگران ایرلندی نسبت به خود به عنوان یک طبقه بود؛ امری که اوکیسی متوجه آن شده بود. اما خیانت بورژوازی ایرلند به مردم، به تأسیس دولت آزاد ایرلند<sup>۱۰</sup> در سال ۱۹۲۲ با همکاری دولت انگلستان منجر شد؛ تغییری مهلک که به جنگ داخلی خونین و تراژیکی انجامید.

<sup>۹</sup> James Connolly

<sup>۱۰</sup> The Irish Free State

هدف اوکیسی در نمایشنامه‌های دوبلین، یعنی سایه‌ی تفنگدار (۱۹۲۳)، جونو و طاووس<sup>۱۱</sup> (۱۹۲۶) و خیش و ستارگان<sup>۱۲</sup> (۱۹۲۶)، به نمایش گذاردن طبقه‌ی کارگر ایرلند با تمام نقاط ضعف، اوهام و خودفریبی آن است که از نظر وی، در این شکست نقش داشته‌اند. این سه‌گانه، نقدی به این انقلاب در بستر انقلاب فاتح روس است که در عین حال، به او اجازه می‌دهد کشمکشی بین آنچه هست و آنچه ممکن است باشد ایجاد نماید. در این جا، اعتقاد راسخی به قابلیت مردم در ایجاد انقلاب در واقعیت، تبلور می‌یابد.

## سایه تفنگدار

نمایش در ماه مه سال ۱۹۲۰ در میانه‌ی جنگ استقلال، در اتاق شیموس شیلدز<sup>۱۳</sup> در یک مجموعه آپارتمان اجاره‌ای در دوبلین رخ می‌دهد. در این محله‌ی فقیرنشین دوبلین، دونالد داورن<sup>۱۴</sup> سی ساله، نویسنده‌ی اشعار عاشقانه، هم‌اتاقی شیموس ۳۵ ساله، دستفروش دوره‌گرد و میهن‌پرست سابق است که اکنون به دین، خرافات و تخت‌خواب پناه آورده است. ساکنان این محله‌ی فقیرنشین بر این باورند که داورن، عضو ارتش جمهوری‌خواه ایرلند است که مخفی شده و به وی اطمینان می‌دهند که از حمایت آن‌ها برخوردار است. داورن که از این امر احساس خشنودی می‌کند، منکر آن نمی‌شود؛ خصوصاً زمانی که مینی پاول<sup>۱۵</sup>، وطن‌پرست دوآتشی جوان عاشق او می‌شود.

دیگر ساکنان این فقیرنشین آقای گریگسون<sup>۱۶</sup>، الکی وفادار<sup>۱۷</sup> به انگلستان و همسرش خانم گریگسون<sup>۱۸</sup> که او را می‌پرستد؛ خانم هندرسون<sup>۱۹</sup> که کارمند دون‌پایه آقای گالگر<sup>۲۰</sup>

<sup>۱۱</sup> Juno and the Peacock

<sup>۱۲</sup> The Plough and the Stars

<sup>۱۳</sup> Seumas Shields

<sup>۱۴</sup> Donal Davoren

<sup>۱۵</sup> Minnie Powell

<sup>۱۶</sup> Mr. Grigson

<sup>۱۷</sup> Loyalist

<sup>۱۸</sup> Mrs. Grigson

<sup>۱۹</sup> Mrs. Henderson

<sup>۲۰</sup> Mr. Gallogher

و مهارت‌های خیالی او را می‌ستایید؛ مینی پاول و تامی اوئنز<sup>۲۱</sup> هستند. تامی دائماً اعلام می‌کند که حاضر است برای ایرلند جان خود را فدا کند. همه‌ی این ساکنان، شیفته‌ی جذبه‌ی تفنگدار فرضی، یعنی داورن هستند.

یکی از دوستان شیموس، با نام مگوایر<sup>۲۲</sup> از راه می‌رسد و کیفی جا می‌گذارد که ظاهراً پر از اجناس دستفروشی است. وقتی خبر کشته شدن مگوایر در جریان یک دزدی می‌رسد، مشخص می‌شود که او یک تفنگدار واقعی ارتش آزادی‌خواه ایرلند بوده است. نیروهای انگلیسی به مجموعه‌ی اجاره‌نشینی یورش می‌آورند. شیموس و داورن با وحشت در می‌یابند که در کیف، بمب است. این دو مرد، حال برای خلاص شدن از شر این کیف به صرافت می‌افتند. مینی با شجاعت ساک را در اتاق خود مخفی می‌کند و مردان هم مانع او نمی‌شوند. سربازان، دست به ارباب و تهدید مستأجران زده و نهایتاً بمب‌ها را پیدا می‌کنند. مینی دستگیر می‌شود و در جریان درگیری پس از حمله‌ی غافلگیرانه‌ی ارتش آزادی‌خواه به انگلیسی‌ها در زمان انتقال او، تصادفاً مورد اصابت گلوله قرار می‌گیرد. در حالی که مردان به پای مهاجمان می‌افتند، زنان، خصوصاً خانم هندرسون، در برابر یورشگران قد علم می‌کنند. داورن، پس از فاجعه، بزدلی خود و شیموس را به سخره می‌گیرد. شیموس اصرار دارد که ضربات شومی که صدای کوبیده‌شدن‌شان به دیوارها را شنیده بود، بدشگون بوده‌اند.

اوکیسی، زندگی در محله‌های فقیرنشین دوبلین را با توصیف فقر و فقدان دورنما در زندگی، جنگ، رعب و وحشت و مرگ پرخشونت، به نمایش می‌گذارد. ساکنان این محله‌ها به نظر مقاومت‌چندانی از خود به خرج نمی‌دهند. بر خلاف مگوایر، مبارز راه آزادی واقعی که گمنام از میان‌شان می‌گذرد و تنها به طور مختصر آن‌ها را لمس می‌کند، مکانیسم‌های سرکوب، از جمله ارتش انگلستان، حضور گسترده دارند.

اوکیسی به جای ارائه‌ی یک تصویر رمانتیک از مردمانی متحد و قهرمان، از یک سو چنددستگی، فرار از واقعیت و سرخوردگی را ترسیم می‌کند و از سوی دیگر خیالات واهی در قضاوت دیگران، فقدان رهبری و عجز از مواجهه با موقعیت موجود را به نمایش می‌گذارد. این امر چگونه در بیان هنری ابراز می‌شود؟

<sup>۲۱</sup> Tommy Owens

<sup>۲۲</sup> Maguire

یکی از صحنه‌های اول نمایش به شکایت کتبی آقای گالگر به ارتش آزادی‌خواه می‌پردازد که ضمن آن، از برخی همسایه‌های خود، مردمانی هم‌طبقه با او، شکایت می‌کند و از این ارتش می‌خواهد اقدام به مداخله‌ی قهری علیه آنان نمایند. روش عصیان آقای گالگر، نگارش نامه‌ای ناشیانه است که حتی قادر نیست در آن خواسته‌های خود را به روشنی مطرح کند. با این حال، همسایه‌های دیگر او را تحسین می‌کنند. دین و فقدان آموزش مناسب موجب تقویت این شیفتگی نسبت به قدرت فرضی کلمات، فرم‌ها، تشریفات و تردستی می‌شود. مینی هم به قدرت کلمات باور دارد. او معتقد است که با تایپ کردن نام خود و داورن در کنار هم بر یک تکه کاغذ، عشق آن دو به طور جادویی پایدار خواهد ماند. آهنگ‌های میهن‌پرستانه‌ای که در سرتاسر نمایش در پس‌زمینه پخش و جایگزین عمل واقعی می‌شوند نیز در همین دسته جای می‌گیرند.

اما شخصیت‌های این نمایش در برابر برخورد واقع‌بینانه با حقیقت وضعیت خود، به روش‌های دیگر هم مقاومت می‌کنند. به عنوان نمونه، خانم گریگسون، علیرغم این که آقای گریگسون بیشتر وقت خود را در میخانه می‌گذارند و او در غیاب همسرش تصور واقعی‌تری نسبت به وی دارد، تسلیم جزم‌اندیشی<sup>۲۳</sup> انجیلی می‌شود «زن باید مطیع شوهرش باشد».

مینی پاول هم از عقل سلیم خود سرپیچی می‌کند: او عاشق افسانه‌ی رمانتیک مبارز آزادی‌خواه و معشوق فداکاری می‌شود که حاضر است جان خود را فدای این مبارز نماید؛ تصویری که از کودکی از داستان‌ها و آهنگ‌ها به خود جذب کرده است. او نیز متوجه نمی‌شود که مگوایر تفنگدار واقعی است. خود مینی است که سایه‌ی تفنگداری را خلق می‌کند که موجب نابودی اوست: قهرمان بودن مینی نیز توخالی می‌شود چرا که او هم تبدیل به سایه‌ای از یک قهرمان شده است. خودکم‌بینی مینی در برابر داورن مشابه خانم گریگسون است. شجاعت و از خود گذشتگی که باید در رهایی مردم به خدمت آن‌ها بیاید، در اینجا عملکرد معکوس پیدا می‌کنند و در نابودی آن‌ها سهیم می‌شود.

در این نمایشنامه، مقایسه‌های اوکیسی برای نشان دادن شباهت‌ها، از یک سو موجب عمومیت دادن به نمایش می‌شود و از سوی دیگر، بعد کم‌دی-گروتسک به این تراژدی می‌بخشد. این امر، به ایجاد فاصله بین اتفاقات و شخصیت‌ها یاری می‌رساند که موجب

<sup>۲۳</sup> Dogma

درک بهتر منظور نمایشنامه‌نویس توسط مخاطب است و نهایتاً، به آن‌ها در مواجهه با این نقاط ضعف کمک می‌کند.

باور به قدرت کلمات و قدرت نشانه‌ها در دومین پرده به بوته‌ی آزمایش گذارده می‌شود و شکست می‌خورد. هیچ‌یک از مجسمه‌های مقدس و تصاویری که در اتاق شیموس هستند و هم‌تایان وفادار به تاج‌وتخت‌شان، از مستأجران در برابر عملکرد دلبخواهی سربازان انگلیسی محافظت نمی‌کنند، سربازانی که انجیل را بر زمین می‌زنند و گریگسون را وادار می‌کنند تا با خواندن دعا و آهنگ آن‌ها را سرگرم نماید؛ اکنون «کلمه» توسط دشمن کنترل می‌شود. حتی نام داورن بر سینه‌ی مینی هم نمی‌تواند از او در مقابل گلوله‌ی مهلک محافظت کند.

دونال داورن و شیموس شیلدز، از دید جامعه‌ای که از آن برخاسته‌اند، انسان‌هایی با بلندپروازی‌های روشن‌فکرانه و فرهنگی هستند و قادرند نقش رهبری را ایفا کنند؛ چرا که علاوه بر این جاه‌طلبی، ویژگی‌های مشترکی با مردم دارند. شیموس شیلدز زمانی میهن‌پرست فعال، فرهیخته و آگاهی بوده که «شش شب در هفته زبان ایرلندی تدریس می‌کرده است». او از داورن می‌خواهد مسأله‌ای را در مورد اورفه<sup>۲۴</sup> توضیح دهد اما داورن، پاسخ آن را نمی‌داند. شیموس، همچنین با شکسپیر آشناست و از بصیرت عمیقی برخوردار است :

«داورن: زمانی را به یاد می‌آورم که تو، خود، به هیچ‌چیز جز تفنگ باور نداشتی.

شیموس: بله، زمانی که هیچ تفنگی در کشور نبود؛ حال که هیچ‌چیز جز تفنگ در کشور نیست، نظر متفاوتی دارم... و تو جرأت نداری دهانت را باز کنی، چرا که کتلین نی‌هولیهن<sup>۲۵</sup> امروز دیگر آن زنی نیست که هارپ می‌نواخت و «اشک بریز، اشک بریز، زمان تو گذشته است» را می‌خواند، چرا که او اکنون یک شیطان خشمگین است، و اگر تو فقط یک نگاه کج به او کنی مطمئناً مشتی بر چشمت فرود خواهد آمد. اما این دیدگاه من است، من این‌طور به مسأله نگاه می‌کنم: تو قادر نخواهی بود، تو قادر نخواهی بود امپراتوری بریتانیا را، امپراتوری بریتانیا را، با شلیک هر از گاهی به یک تامی<sup>۲۶</sup> در گوشه‌ی

<sup>۲۴</sup> Orpheus

<sup>۲۵</sup> Kathleen ni Houlihan

<sup>۲۶</sup> Tommy



هر خیابانی که پیش آید، شکست بدهی. به علاوه، وقتی تامی‌ها عصبی می‌شوند همه چیز را به گلوله می‌بندند، برای آن‌ها اصلاً اهمیتی ندارد که به چه کسی شلیک می‌کنند.

این غیرنظامی‌ها هستند که عذاب می‌کشند؛ آن‌ها نمی‌دانند که در زمان کمین به کجا فرار کنند. برای نجات امپراتوری بریتانیا از پشت گلوله می‌خورند و برای نجات روح ایرلند در سینه. من، خود، میهن‌پرست هستم، به اندازه‌ی کافی، به اندازه‌ی کافی میهن‌پرستم اما در هر حال، به اندازه‌ی کافی میهن‌پرست هستم؛ من به آزادی ایرلند باور دارم و به این که انگلستان حق ندارد اینجا باشد، اما زمانی که می‌شنوم تفنگدارها درباره‌ی جان‌فشانی برای مردم قپی در می‌کنند، تحملم تمام می‌شود. درحالی که این مردم هستند که برای تفنگدارها می‌میرند! با تمام احترامی که برای تفنگدارها قائلم، من نمی‌خواهم آن‌ها برای من بمیرند.»

اما بصیرت و عمل او متناقض است. بصیرت شیموس به مناسک و تشریفات بی‌حاصلی تقلیل می‌یابد که جایگزین عمل می‌شوند. شیموس از زندگی و مسئولیت پا پس کشیده است و هیچ وفاداری‌ای نسبت به دیگران یا پیوندی با آن‌ها ندارد. علم او، به سطح آگاهی فضل‌فروشانه تنزل یافته است.

دین نیز کمکی به شیموس نمی‌کند، سربازان بریتانیایی او و مجسمه‌های مقدسش را به سخره می‌گیرند. علیرغم این که نشانه‌هایی از عضویت مگوایر در ارتش جمهوری خواه ایرلند به چشم می‌خورد، شیموس نیز از تشخیص شخصیت واقعی او عاجز است؛ چرا که وی دیگر قادر به تطبیق دادن شکل و محتوا نیست. اگر او درمی‌یافت که مگوایر یک تفنگدار است، ممکن بود مینی زنده بماند. شیموس نیز سایه‌ای از آن چیزی است که می‌توانست باشد.

جنبش‌رهاییی بخش ملی در برقراری ارتباط با عامه‌ی توده‌ها ناتوان است: مگوایر گمنام و گذرا از میان آن‌ها حرکت می‌کند. جدایی جنبش‌رهاییی بخش از توده مردم و تمایل این جنبش به باور تمام و کمال به تشریفات تفنگ، در نظر شیموس در خصوص تفنگ، این قادر مطلق، مشهود است:

«به درگاه خدا آرزو می‌کنم همه چیز تمام شود. کشور دیوانه شده است. حالا همه به جای شمردن دانه‌های تسبیح خود، گلوله‌هایشان را می‌شمارند؛ سلام بر مریم<sup>۲۷</sup> و دعای ربانی‌شان<sup>۲۸</sup> انفجار بمب‌ها انفجار بمب‌هاست و تق تق مسلسل‌ها؛ آب مقدس آن‌ها بنزین است؛ مراسم عشاء ربانی‌شان ساختمان غرق در آتش است؛ دعای طلب مغفرت برای مردگان‌شان<sup>۲۹</sup> آهنگ «سربازان<sup>۳۰</sup>» و شهادت‌شان، من به تفنگ‌قادر، خالق بهشت و زمین باور دارم است و همه‌ی این‌ها به خاطر «عظمت خداوند» و شرافت ایرلند است.»

ابتدا به نظر می‌رسد داورن، آنتی‌تز هم‌اتاقی خود باشد؛ شاعری بلندپرواز و فارغ از دین و خرافات. با این حال، بین آن‌ها شباهت‌هایی وجود دارد. به عنوان مثال، هم شیموس و هم داورن توانایی فهم مسائل مهم را دارند و هر دوی آن‌ها از پیامد داشتن چنین بصیرتی، یعنی عمل به بینش خود، طفره می‌روند. داورن متوجه تمایل مینی به اقدام کردن می‌شود. برخلاف دیگران، او قادر به درک عمق مسائل است. وی از اراده و توانایی آزاد ساختن دیگران از جهل، برخوردار است.

اما داورن به درستی به مسئولیت خود عمل نمی‌کند. او از زندگی فرار می‌کند و هرگز، حتی زمانی که مینی دستگیر می‌شود، اتاقش را ترک نمی‌نماید. او عمدتاً از اشعار شلی<sup>۳۱</sup> انقلابی به منظور پناه بردن به ترحم برای خودش استفاده می‌کند. شلی شاعری به شدت سیاسی بود، اما داورن که قصد تقلید از او دارد، می‌گوید «من هیچ‌چیز از جمهوری نمی‌دانم؛ من نه هیچ پیوندی با سیاست‌های روز دارم و نه می‌خواهم چنین پیوندی داشته باشم.»

آهنگ‌های سنتی شورشی، از کنش شاعرانه با بایسته‌های زمانه عاجزند و او هرگونه تلاش برای گلاویز شدن با ایرلند از طریق شعر را رد می‌کند: «اوه، ما به اندازه‌ی کافی شعر داشته‌ایم مینی، حدوداً ۹۸ شعر که تازه در مورد ایرلند بوده‌اند.» او موفق به درک میراثی که بتواند با آن ارتباط برقرار کند نیست. (در واقعیت، چند تن از رهبران قیام ۱۹۱۶ شاعر

<sup>۲۷</sup> Hail Mary

<sup>۲۸</sup> Paternosters

<sup>۲۹</sup> De Profundis

<sup>۳۰</sup> The Soldiers

<sup>۳۱</sup> Shelley

بودند). داورن، در عوض در ایده‌ی برج عاج، به هنر برای هنر پناه می‌برد: «لعنت به مردم! آن‌ها در چاه بی‌پایان زندگی می‌کنند، شاعر ساکن قلعه‌ی کوه است».

اما داورن به مردم کمکی برای فرار از این چاله‌ی بی‌پایان نمی‌کند. وی نیز، به جای رسیدن به رئالیسم، دچار شیفتگی مهلکی با «فرم» می‌شود و سایه را با ذات اشتباه می‌گیرد. اگرچه او نسبت به گالگر از زبان‌شناسی آگاهی بیشتری دارد، اما انشای اشعارش با روش نگارش نامه‌ی گالگر برابری می‌کند. «یا زمانی که بازوان آتشین تابستان شیرین، پیچ‌وتاب‌خورده با گل‌ها، باز می‌شوند، ما را در آغوش می‌فشارند همانند عشاق تازه وصلت کرده...» هر واقعیتی که در خصوص دستفروش وجود دارد، در مورد شاعر نیز صدق می‌کند و هر حقیقتی که درباره‌ی جمهوری خواه کاتولیک صحت دارد، نسبت به وفادار<sup>۳۲</sup> پروتستان نیز صادق است.

داورن وقتی با خودنمایی، برای مینی از نبردهای فرضی خود می‌گوید، به اندازه‌ی تامی یا گریگسون، مجذوب خود و خودبزرگ‌پندار است؛ اگرچه او از خطر این توهم آگاهی بیشتری دارد و بر همین اساس، مسئولیت بسیار بیشتری در قبال این تراژدی دارد. داورن با کشته شدن مینی تا حدی متوجه این موضوع می‌شود: «فکر کردن به این که مینی کوچک مرده، وحشتناک است اما فکر کردن به این که داورن و شیلدز همچنان زنده هستند، وحشتناک‌تر است!»

اما مگواپر هم از این رویه مستثنی نیست. او تنها لحظه‌ای ظاهر می‌شود و تصویری که از خود به جای می‌گذارد بیشتر از هر چیز، بی‌فکری و بی‌مسئولیتی است. او به اندازه‌ی داورن در مرگ مینی مقصر است. سایه‌ی تهدیدآمیز تفنگدار واقعی و تفنگدار جعلی در سراسر این پرده‌ی نمایش، برجسته است. این امر، ادعای شیموس را تأیید می‌کند: تفنگداران برای مردم نمی‌میرند بلکه، مردم برای آن‌ها جان می‌دهند. مینی توسط بریتانیایی‌ها کشته نمی‌شود، بلکه این تفنگداران «واقعی» هستند که به او شلیک می‌کنند.

تراژدی این نیست که رهبران احتمالی جلوتر از زمانه هستند، بلکه مصیبت آن است که مردم فاقد رهبرانی هستند که با آن‌ها هماهنگ و از زمانه آگاه باشند. بهترین رهبران آن‌ها در سال ۱۹۱۶ اعدام شدند. هیچ نشانی از توانایی توده‌ها برای زایش رهبران لایق در

<sup>۳۲</sup> Loyalist

آینده‌ی نزدیک، به چشم نمی‌خورد. با این حال، تمام ویژگی‌های انسانی ضروری برای رهایی وجود دارد و این خصوصیات، در مردم و تناقض‌های آن‌ها مجسم شده است؛ حتی اگر این ویژگی‌ها، در حال حاضر صرفاً به شکل پتانسیل ظاهر شوند.

ویژگی‌های زنان، از جمله غرق در خویش نبودن، قابلیت وفاداری، مسئولیت‌پذیری و فداکاری، شجاعت و علاقه‌ی دست‌نخورده‌ی آن‌ها به شعر نیز مشمول این موضوع می‌شود. عصاره‌ی این کیفیات در مینی بیشترین ظهور را دارد، اما اینجا مسأله تقابل بین زنان و مردان نیست. خصوصیات مهم در هر دو گروه جنسیتی مشترکند. نمونه‌ی این امر، خودداری یکپارچه‌ی ساکنان محله‌ی فقیرنشین، به صورت خودجوش، از خیانت به داورن است. مینی و مگواپر، هر دو خود را فدای چیزی فراتر از خود می‌کنند که به باور آن‌ها موجب رهایی خواهد شد. داورن، با محنت از تجربیات خود می‌آموزد و حتی به سطحی از خودشناسی می‌رسد. این پتانسیل را شاید بتوان در زبان نمایشنامه که از قدرت مهارناپذیر و قوه ابتکار برخوردار است، نیز یافت.

اوکیسی با خلق شخصیت‌های متناقض و واقعی، آگاهی فزاینده‌ای از آلترناتیوهای موجود در ذات هر آنچه هست، ایجاد می‌کند. او پتانسیل مفید را در معرض نمایش قرار می‌دهد و روشن می‌سازد که می‌توان سرنوشت‌ها را به مسیر بهتر دیگری هدایت کرد. داورن، بهترین مصداق این امر است که مخاطب تا انتها، از مسیری که او انتخاب خواهد کرد مطمئن نیست.



منبع:

Culture Matters - آوریل ۲۰۲۳

درباره نویسنده:

جنی فارل ۳۳، مدرس، نویسنده و دبیرتحریریه Culture Matters است.

